

چونکه تقدیر چیست چه تقدیر بگویم چون که تقدیر الهی بود در نه تو سیر ایوم مراد
الهی تغییر اوست و دیگر بعضی نسخ است آنچه خلاصه از غمش است که فقط واقع
المسئور **وله اعینا** که دست راست در سیر از غمش تو بازیم اگر سنک
کی ز فلک او چند کرد و سلم الی ایشته چون کوی چه ستر که کجواکان تو بازیم طوب
کلی سنک چو کجکانه باشد او نیامد معنی خدا ایوم ستر لطفی در مراد اسرار الطیب
و عیب هوشتر خطاب هدایم در **وله** تو ماعلم در از دست و کی نیست سنک
فلک سیم در از غم در ایام بقدر **وله** دست سیر موی ازین عمر در از دست بو عمر دراز
دن المان بر قیل اولی پیروان در راحت بنی ای شعور که استنبت بر راحت
عسکری بر ای شعور بر کجی از آتش دل بسین تو چون شعور که از دست سنک فکلی
کو کلا آشنیدن شعور کجی از خطاب خدایم در **وله** آن دم که بیک خلق در هم جان جو
سرای اول دم که بر خند الهی صراحتی کجی جان و سیرم **وله** نشان تو خواهم که از آن
تا از دستم که کلمه نازی سنک عاشق کجی او این خطاب هدایم در حشاشان دن
مراد چشم اولی جان در کعبین **وله** نایب **وله** سنجی خلدان نظر محبت طلب ایما
چون نیست نمازین آلوده نازی چون که بن آلوده تک نازی بر نماز دکلا
در سیکلک دانم که نشود سوز و کز از دست میخانه ده اول سبب دن سوز و کز از دست
مراد سلوک واقع اول قصور نه اعتراف در بعضی نسخ ده معراج اول بود واقع
اولور چون نیست وجود من آلوده نازی چون که بن حصیان ایام اولور اولی
وجودی پاک دکلا نازی پاک مضامنه اشکال در در سجده و میخانه جمالی
اگر آند **وله** سجده میخانه ده اگر سنک جیالک کلمه **وله** آت و کما میخانه زود بودی
تو سار **وله** سنک کی بود کن حجاب و کما میخانه در در مراد سرتی ستر عینت و
مرزبه حقیقتی تو جی هدایم ایرو کن بیان در **وله** کفوفت مار استی از

کوی طوب

بیت ام حاضر

بموزی اگر کجی و کجی نغم خلوتی در مشن این سن چون هیچ در
آفاق جهان سوز بر از دست صحیحی جیالک اطرافنده با سلس بود در هم جیالک
القدر اولور مراد کجی حال از نظر در ششم مراد علی و وصول بود در هم دکلا
محمد نوه عاقبت کار در زمین آقا بیولنا اشیک صدی محمود اولور اگر ستر
پرو دسیر سو دانی را از دست اگر باشم ایازکی سودایی هوسند کجی مراد عشق
الی اله اولور که سعادت بود در دکلا محمود ایاز که نه الحانت وار در کافیه
عتر دل پاک کویم که درین دور ای حافظ کوی کل غمی کیم کیم که بود در **وله**
جام نشاید که بود خرم از دست جام غری لایق دکلا کیم راز نه در اول
جام دن مراد بون مرشد **وله** **وله** ایضا **وله** سناهای روی مذحبت رندان
کردم **وله** بیل لرغاف مرزبه تجمیت ایلمدم تا بقوی خرد حص بر نزان
کردم تا غفلت موی بی ایلم حصی زنده ایلم مراد حص دن خلاص اولیما
اللیک مصاحبت ایلم سیر اولور دکلا **وله** من بشتر نزل عفتایه بخود مردم
راه بن عفتایک سر ستر لکن کدی ایلم تقدم قطع این ترکه کما فرج سکنان
کردم بود جمله ی مرخ سلیمان ایلم قطع ایلم مراد صاب در سه و صول مراد
سیر اولور غن بیان در نقش شوری و میخانه نه بومست من و نیست مستور لکن
دست لکن نشی بنم الماد و سنکه الکن دکلا در آنچه سلطان ازل گفت **وله** این
کردم ای که سلطان ازل ایلم دیدی ایلم ایلمدم **وله** از دست از لطف ازل **وله** در
طبع لطف ازل دن فر و وس جیالی ایلم سوزم که چه در با بی و میخانه **وله** ازل
کردم اگر چه میخانه که قبو بیخی چون ایلمدم بین جان خا عین عشق و طاعت
چون کسی ایلمدم مراد عمل و طاعت استناد اقبول جیالی لطف صی دن امید
طوت غن اشعار در این که بیرون سترم **وله** حجت یوست بنزاحت بولا

نصرت فصیح
بموزی

ایضا

کجی